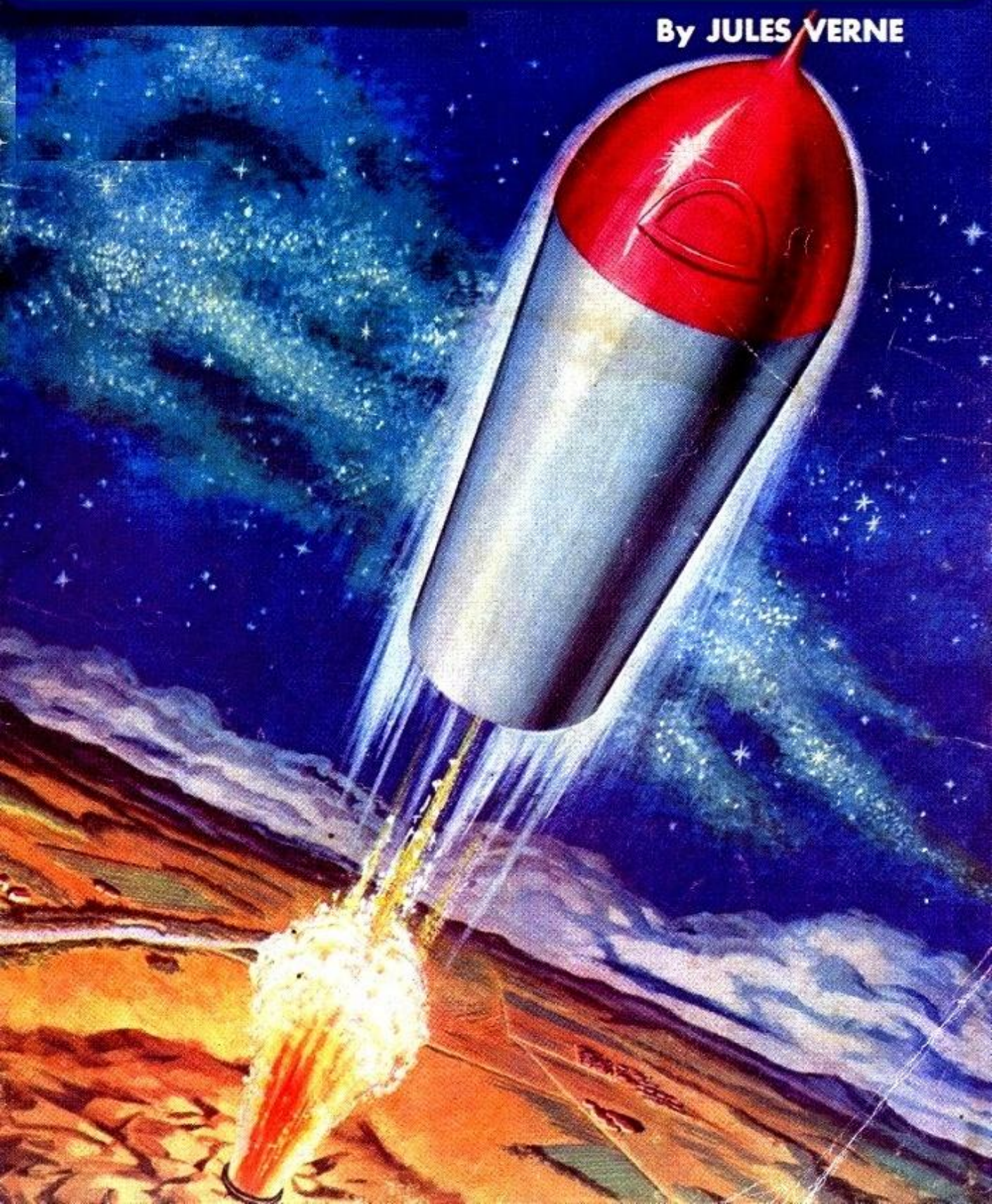


ژول ورن

سفر به ماه

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

By JULES VERNE



ویراستار:

فاطمه جابری فرد



بالتر از زمین، آن دوردستها، سرزمینی بسیار اسرارآمیز در میان کهکشان وجود دارد... کزهی ماه. از نخستین شب زندگی انسان بر روی زمین، او از این چراغ بزرگ که بالای سرش در آسمان آویزان شده در شگفتی بوده است. ماه بعضی از مردم را ترسانده، و دیگرانی را به پرستش واداشته. تاریخ و سرگذشت ماه چگونه است؟ چه کسی روی آن زندگی می‌کند؟... این داستان گروهی از مردان شجاع است که زندگی و آینده‌شان را به خطر انداختند تا رازهای ماه را... کاوش کنند!

چند سال پس از پایان جنگ داخلی آمریکا، مناطق شمالی و جنوبی ایالات متحده در صلح و آرامش هستند. به این ترتیب علاقه عمومی به توپ‌های جنگی شدیداً کاهش یافته است. در باشگاه اسلحه معروف شهر بالتیمور آمریکا، سه نفر از مجموعاً ۱۸۳۳ عضو فعالش، به ارائه راه حلی برای این مسئله می‌اندیشند...

در دوره بدی قرار داریم. چه وقتی دوباره صبح‌ها با صدای شادی بخش توپ‌ها از خواب بیدار می‌شویم؟

آن روزها گذشت.



بله! هیچ نشانه‌ای از جنگ نیست! صلح و آرامش همه جا را فراگرفته و یک میدان نبرد هم نیست که یک متخصص توپخانه بتواند نظریاتش را درباره استفاده از باروت، اندازه گلوله توپ، و تمام افکار مهم دیگری که برای یک اسلحه ساز مهم است امتحان کند.



سوم اکتبر، بالتیمور
ریاست باشگاه اسلحه این افتخار را دارد تا به همقطاران خود اطلاع دهد، در نشست روز پنجم این ماه، اخبار بسیار جالبی را مورد نظر قرار می‌دهیم. لذا استدعا دارد، تمام اعضا در این جلسه حضور به هم رسانند. با احترام - ایچی باریکن ریاست باشگاه اسلحه

اوضاع برای اعضاء این گروه در این حالت نا امید کننده بود، و هیچ راه حلی برای تغییر به نظر نمی‌رسید. تا اینکه وضعیتی غیر قابل پیش‌بینی رخ داد و حیات تازه‌ای به آنها بخشید.

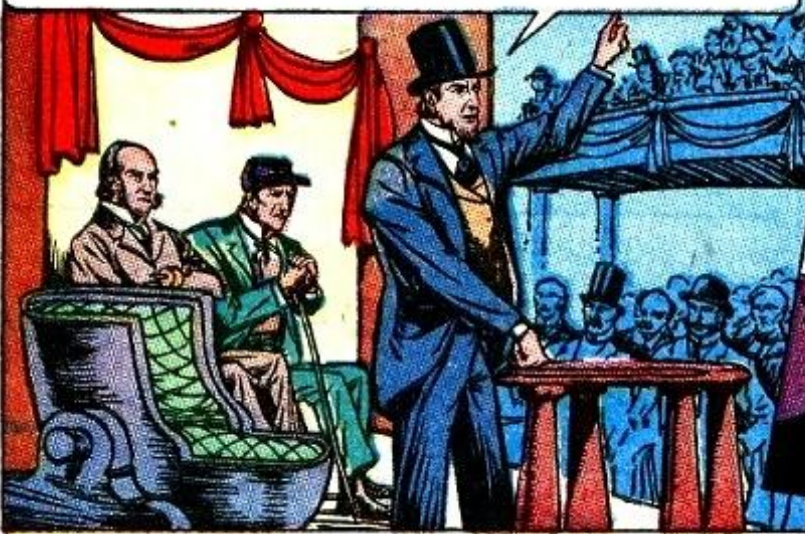
دو شب بعد، جمعیت
بزرگی در تالار
باشگاه اسلحه بالتیمور
گرد هم جمع شدند.

بعد از اینکه جمعیت ساکت می‌شوند...

اخیرا، بسیار به اسرار کره ماه فکر کرده‌ام. تا کنون، ماه سرزمینی
ناشناخته باقی مانده! به جز دانش اندکی که از طریق مشاهده سطح
ماه به وسیله دوربین‌های ستاره-شناسی داریم، به خاطر فاصله
عظیمی که ما را از ماه جدا کرده هیچ چیز خاصی از آن نمی‌دانیم.
اما، با همکاری شما، طرحی برای به چالش کشیدن این فاصله داریم.

هر وقت اعضای
مشتاق ما، بهم
اجازه بدهند خبر
را با جزئیات
خواهم گفت.

چه حرف تازه‌ای
داری پاربیکن؟



شما همه به خوبی از قدرت مواد منفجره که در سلاح‌ها به کار می‌رود اطلاع دارید. و
همچنین از ساختار علمی توپ‌های بزرگی که برای شلیک گلوله تا مسافت‌های دور به
کار می‌رود... طرح من این است که ما بزرگترین توپ جنگی را در تاریخ علم توپخانه
پسازیم! و بعد با آن به سوی آسمان شلیک کنیم! و پیشنهادم این است که هدفمان را کره
ماه قرار بدهیم!

ما موافقیم! ما موافقیم!



جزئیات کامل را تا فردا تهیه
می‌کنم. من را سر ساعت سه بعد از
ظهر در باشگاه اسلحه خواهید دید!

کی می‌توانیم بیشتر
در مورد این ایده‌ی
درخشان بشنویم؟

سخنرانی پاربیکن
تالار را به لرزه
انداخت.



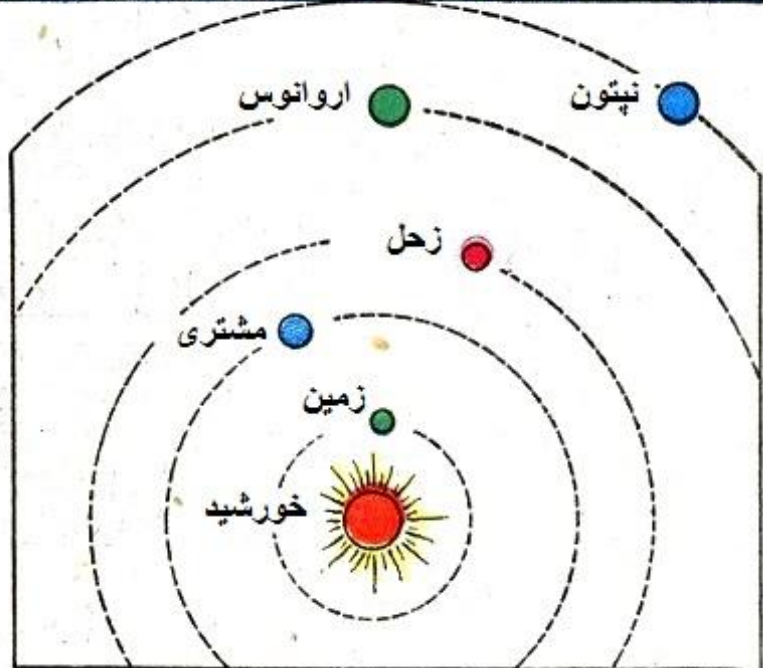
بعد از ظهر روز بعد، پاربیکن در باشگاه اسلحه به دوستان نزدیکش توضیح می‌دهد...

یک توپچی باتجربه، قبل از شلیک توپ، تمام اطلاعات لازم را در مورد هدفش جمع آوری می‌کند. تنها چند نسل قبل، اجداد ما دانش ناچیزی در مورد ماه داشتند، و آن را «ملکه‌ی شب» می‌نامیدند. امروز، ما می‌دانیم که نور ماه انعکاس اشعه‌های قدرتمند نور خورشید است.

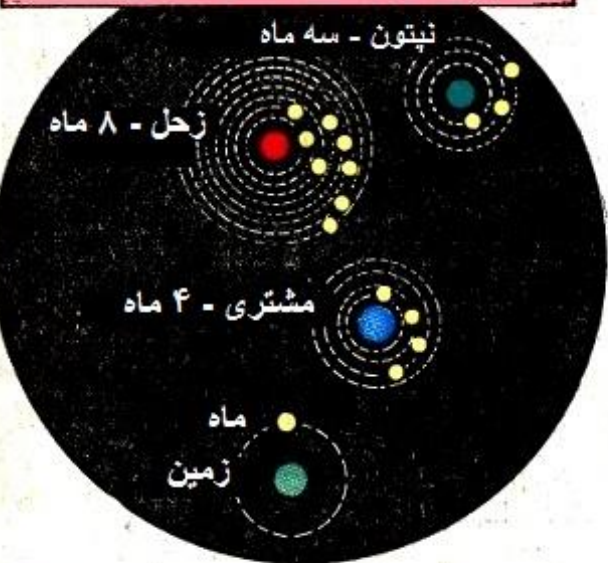


«... پنج جسم آسمانی در مدارهای عظیمی به دور خورشید می‌گردند. آنها اورانوس، زحل، مشتری، نپتون، و سیاره خودمان زمین هستند. آنها در این مدارهای دائمی می‌چرخند زیرا که خورشید با نیروی بزرگی آنها را به سوی خود می‌کشد، که این نیرو جاذبه نام دارد...»

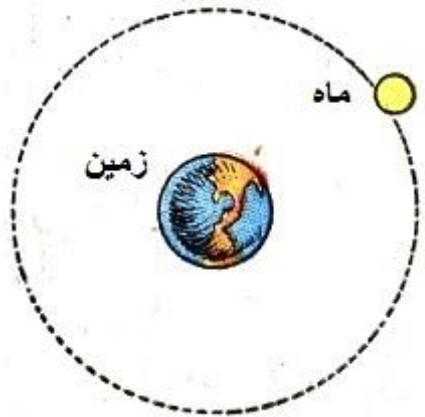
«... این سیارات همینطور که اطراف خورشید می‌چرخند، دور خودشان هم می‌گردند. اورانوس هشت قمر یا ماه اطراف خودش دارد، زحل هشت تا، مشتری چهار تا، نپتون احتمالاً سه تا، و زمین یکی. این آخری را ما به عنوان ماه می‌شناسیم...»



«... فاصله میان زمین و ماه متغیر است، اما هیچ گاه از ۳۵۱۸۹۴ کیلومتر کمتر نمی‌شود.»



طبق محاسبات من، می‌توانیم با توپی به طول ۲۷۵ متر به سمت ماه شلیک کنیم. توپی که قادر باشد ۱۸۱۴۳۶ کیلوگرم از مواد منفجر قوی را در خود جا بدهد. و طوری طراحی شود که گلوله‌ای آلومینیومی را شلیک کند که ۸۷۳۱ کیلوگرم وزن دارد.



چند روز بعد، در ریچموند ویرجینیا، سرهنگ نیکول، یکی از دشمنان قدیمی باریبکن، با سردبیر نشریه‌ی «تحقیقات ریچموند» صحبت کرد.

باریبکن دیوانه است! هیچ کس نمی‌تواند توپی بسازد که قادر به فرستادن گلوله به ماه باشد!



باریبکن هرگز نمی‌تواند به این سپر آسیب برساند!

طی دوران جنگ داخلی، نیکول به خاطر اختراع سپر محافظ در برابر آتش توپخانه مشهور شده بود. به محض اینکه باریبکن که مدیر بخش توپخانه دولت بود، توپ یا گلوله جدیدی اختراع می‌کرد، نیکول سپر محافظی در برابر آن اختراع می‌نمود. این دوئل علمی بزودی به مسئله‌ای خیلی شخصی بین دو دانشمند تبدیل شد. یک روز...



وقتی سپر جدید در برابر جدیدترین و قدرتمندترین توپ ساخته‌ی باریبکن آزمایش شد...

عذرخواهی می‌کنم، قربان. آقای باریبکن می‌خواهد فرصت دیگری داشته باشد. او مایل است که تغییر کوچکی در ساخته‌ی خودش ایجاد کند.

همانطور که پیش بینی کردم! حتی یک ذره هم آسیب ندیده. بالاخره من پیروز شدم!



مرتبه دوم، سپر ساخت نیکول خرد شد، درست مثل آرزوی او برای پیروزی فوری در نبرد شخصی با باریبکن.

عیب نداره، این بار سپری می‌سازم که در مقابل هر چیزی که باریبکن بسازد مقاومت کند!



می‌دانم که باریبکن شکست خواهد خورد. بنابراین، از شما می‌خواهم که این خبرا منتشر کنید: من ۱۰۰۰ دلار شرط می‌بندم که سرمایه لازم برای ساخت این توپ جدید فراهم نمی‌شود؛ ۲۰۰۰ دلار شرط می‌بندم که لوله ۲۷۵ متری آن را نمی‌توانند بسازند؛ ۳۰۰۰ دلار که هر تلاشی برای قرار دادن گلوله در این لوله به نتیجه نمی‌رسد؛ ۴۰۰۰ دلار برای اینکه این توپ موقع شلیک منفجر می‌شود؛ ۵۰۰۰ دلار شرط می‌بندم که گلوله نمی‌تواند بیش از ده کیلومتر از زمین بالاتر برود، بلکه چند ثانیه پس از شلیک برمی‌گردد و روی زمین سقوط می‌کند.

درست وقتی که نیکول ساخت سپری را که به نظرش کامل بود تمام کرد، جنگ پایان یافت و باریبکن حتی تلاش نکرد که با ساخته نیکول به رقابت بپردازد. نیکول شدیداً از باریبکن متفرد شد و هرگز او را نبخشید. بنابراین، او هر آنچه می‌توانست انجام می‌داد تا نقشه‌های باریبکن برای رسیدن به ماه را از بین ببرد.

شرط بندی نیکول به همان ترتیب چاپ شد. او انتظار داشت که پاسخ تندی دریافت کند، اما در عوض، جواب زیر را در برابر مبارزه طلبی‌اش دریافت کرد...

بالتیمور
نوزده اکتبر
قبول است
باریبکن



یک ماه بعد...

آقایان، من نخستین قسمت از شرط بندی سرهنگ نیکول را بردم. مردم نقاط مختلف دنیا، که به پروژه ما باور دارند، حاضرند پنج میلیون دلار برای آن سرمایه گذاری کنند. این مبلغ برای کار روی این طرح کافی است.



برای محل ساخت و شلیک این توپِ عظیم، باید از بخش جنوبی ایالت فلوریدا یا ایالت تگزاس استفاده کنیم. برطبق تمام محاسبات، هیچ نقطه دیگری در آمریکا برای این کار مناسب نیست. هر کدام از این دو ایالت نماینده‌های فرستاده تا انگیزه خودش را برای این کار اعلام کند. ما الان صحبت‌هایشان را می‌شنویم.

بزرگترین دشمن ما زمان است. اگر بخواهیم پیروز شویم، باید وقتی توپ را شلیک کنیم که زمین و ماه در نزدیک ترین فاصله از یکدیگر قرار دارند. دفعه بعد این اتفاق در تاریخ یکم دسامبر سال بعد رخ می‌دهد، دقیقاً در ساعت ده و چهل دقیقه و بیست ثانیه‌ی صبح. یعنی از حالا ۱۳ ماه وقت داریم.



صحبت‌های نمایندگان ایالت‌های فلوریدا و تگزاس بیان شد. چندین روز بعد، پس از تامل بسیار باریک‌نظرش را اعلام کرد...

این تصمیم به حکمت سلیمان احتیاج داشت. هر دو منطقه‌ای که شما معرفی کردید تقریباً شرایط مساعد یکسانی دارند. اما تگزاس انتخاب یازده شهر مختلف را ارائه داده، درحالی‌که فلوریدا تنها یک شهر را پیشنهاد کرده. با علم به اینکه مردم محلی تگزاس چه احساس تفاخری به خودشان دارند، شهروندان این یازده شهر بابت انتخاب شهر خودشان برای این آزمایش، وارد نبرد خواهند شد. بنابراین، برای حفظ آرامش داخلی، ما توپ بزرگ خودمان را در تامپای فلوریدا مستقر می‌کنیم.



آنها به دنبال
نقطه مناسبی
برای استقرار
توپ بزرگ
هستند...

منطقه‌ای با زمین محکم
می‌خواهیم تا توپ آهنی
را روی آن بسازیم.

اینجا مناسب نیست. زمین مسطح آن
سمت احتمالاً مکان مناسب‌تری است.
اسمش تپه سنگی است.



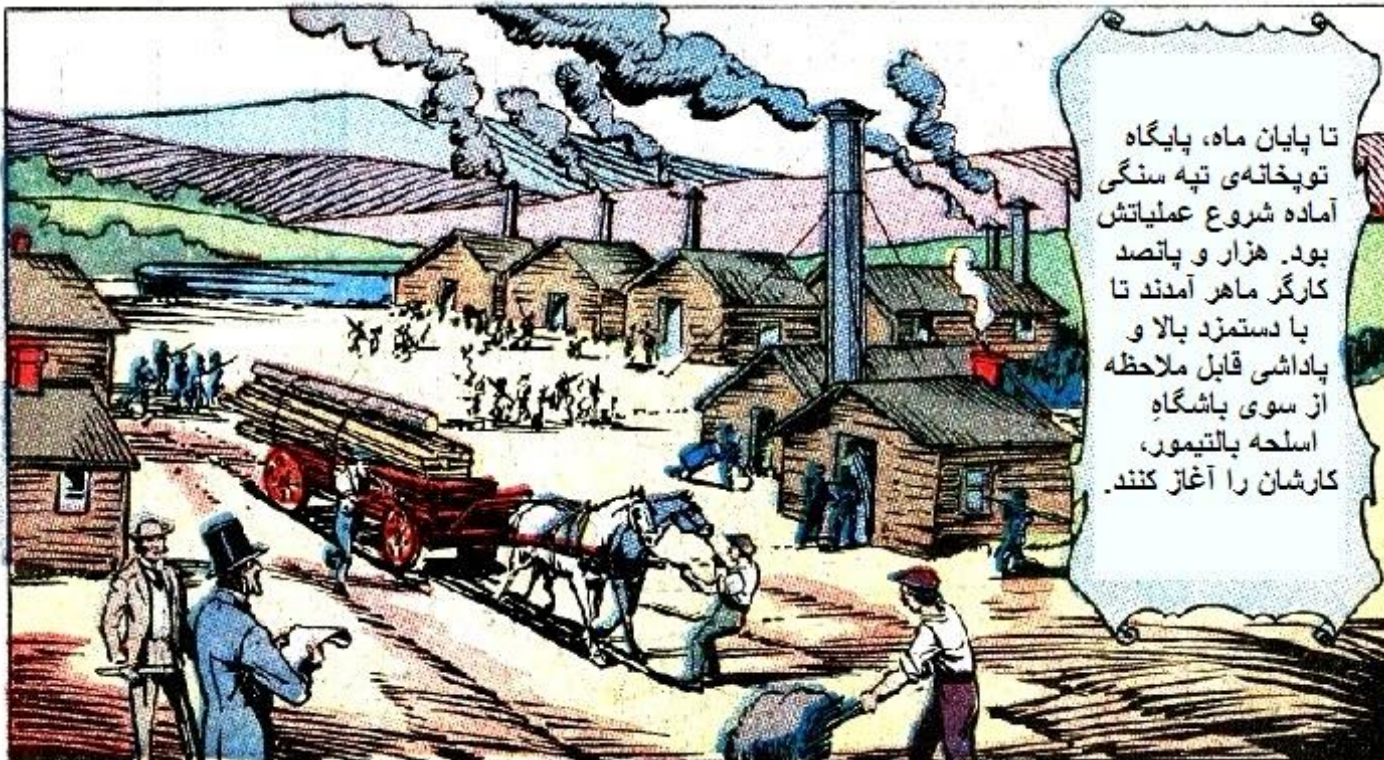
بر فراز تپه سنگی...

اینجا خیلی خوب است.

زمین اینجا خاک رس زیادی دارد و برای هدف ما
ایده‌آل است. این دشت وسیع می‌تواند تمام کارگاه‌ها،
کوره‌ها و کلیه‌ی کارگران ما را در خودش جای بدهد.
بله، من تصمیم را گرفتم. از همین مکان گنوله ما
پرواز خطرناکش را به سوی مناطق بیرونی جو در
منظومه شمسی آغاز می‌کند.



تا پایان ماه، پایگاه
توپخانه‌ی تپه سنگی
آماده شروع عملیاتش
بود. هزار و پانصد
کارگر ماهر آمدند تا
با دستمزد بالا و
پاداشی قابل ملاحظه
از سوی باشگاه
اسلحه بالتیمور،
کارشان را آغاز کنند.



برای ساخت توپ بزرگمان، باید نخست قالب آن را در داخل زمین این تپه تا عمق ۲۷۵ متر بکنیم.



کلنگ شروع کار توسط ایمپی باربیکن زده شد...

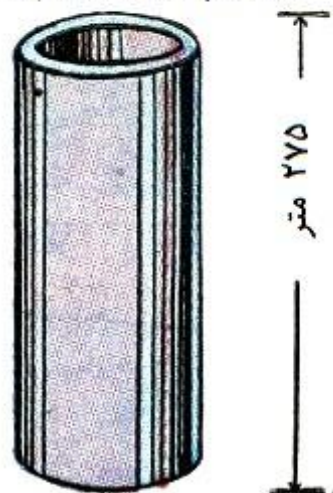
بیاید با هم کارمان را برای کاوش کره ماه آغاز کنیم.



عمق ۵ متری ظرف مدت ۵ روز کنده شد.



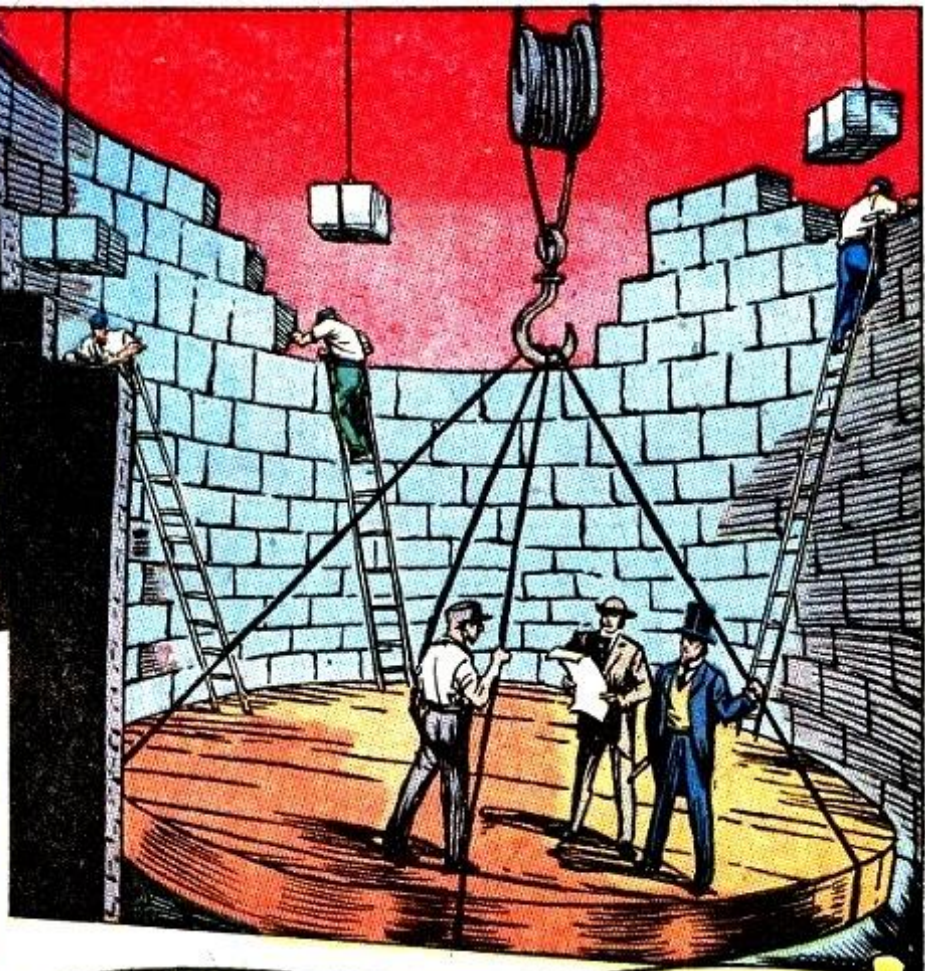
«بعد از اینکه این لوله عظیم در داخل زمین کنده شد، لوله آهنی توپ را قالب ریزی می‌کنیم. ضخامت دیواره لوله ۱۸۰ سانتی متر خواهد بود. این ضخامت برای آن است که لوله توپ بتواند مقابل انفجار ۱۸۰۰۰۰ کیلوگرم مواد منفجره دوام بیاورد، یعنی مقدار مواد منفجره‌ای که برای ارسال گلوله‌ی داخل توپ تا کره ماه لازم است!»



چرخ بزرگی از چوب محکم درخت بلوط، ساخته شد تا به عنوان داربست داخلی یا سکو برای کارگران استفاده شود.



چرخ چوبی مثل یک سکو
برای کارگرانی بود که زمین را
می‌کنند و همچنین پایه‌ای بود
که روی آن سنگ و آجر برای
ساخت دیوار اطراف حفره
بزرگ فرستاده می‌شد. به این
ترتیب، کسانی که زمین را
می‌کنند و دیوار را می‌چینند
هم‌زمان می‌توانستند به
کارشان برسند.



برای ساخت قالب سوراخ داخلی لوله
توپ، ستونی از شن و خاک رس در میان
حفره بزرگ ساختند. این ستون خاکی دقیقاً
جای فضایی را پر می‌کرد که بایستی گلوله
توپ در آن قرار می‌گرفت و شلیک می‌شد.

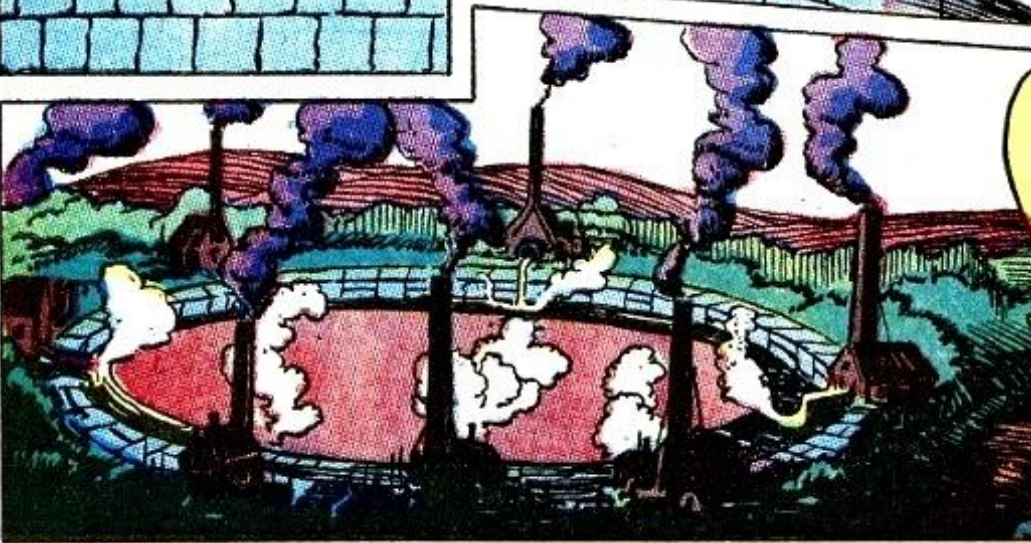
شن و
خاک رس

هشت ماه بعد، بدنه سنگی اطراف قالب کاملاً ساخته شده بود، و
باریکن آماده بود تا قدم بعدی را آغاز کند...

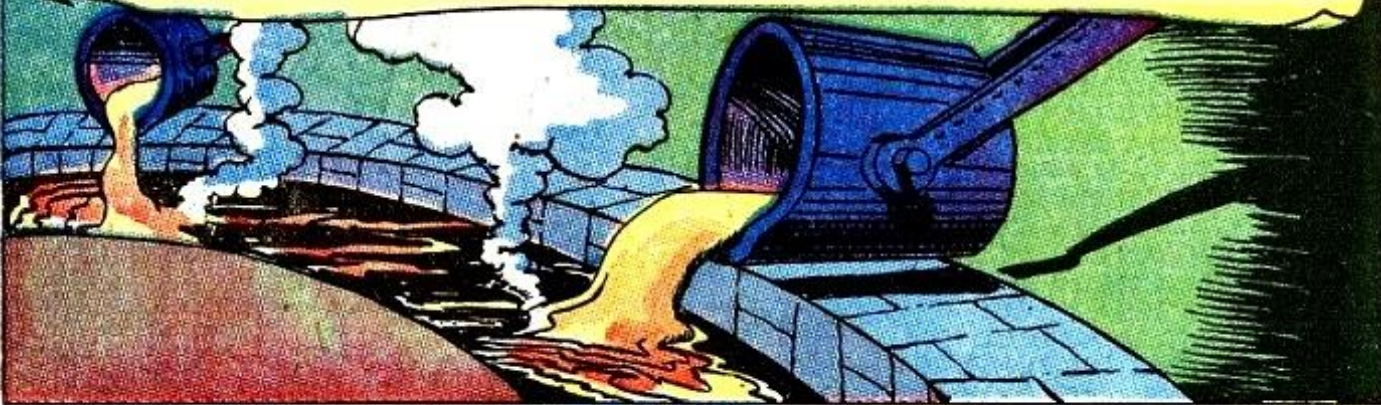
حالا، باید قالب داخلی را از شن و خاک بسازیم.



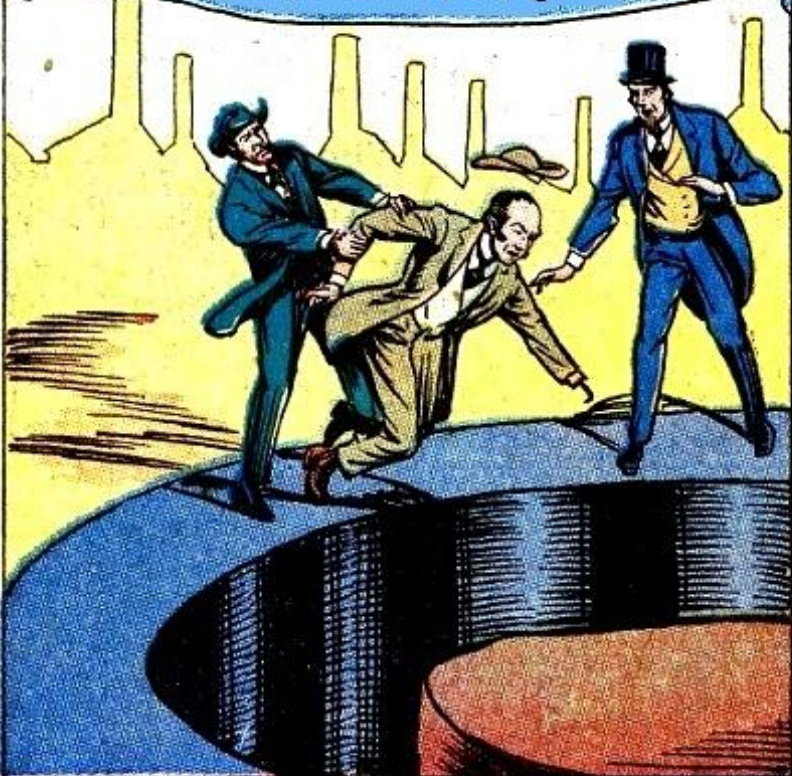
وقتی قالب داخلی هم
ساخته شد، میله‌های آهنی
را در کوره‌هایی که اطراف
حفره ساخته شده بود،
ذوب کردند...



سپس آهن مایع را در حفره‌ی بزرگ ریختند تا اطراف قالب خاکی میانی را پر کرد. لحظات سخت و اضطراب آوری بود. احتمال آن بود که آهن مذاب خاک و شن میانه‌ی قالب را بشکافد و تمام کار را بی نتیجه کند.



«ماستون»، که خیلی هیجان زده شده بود، نزدیک بود خود را به خطر بیاندازد، اما سرعت و قدرت سرهنگ «بلامزبری» مانع از سقوط خطرناک او شد...



بهر حال، عملیات با موفقیت انجام شد.



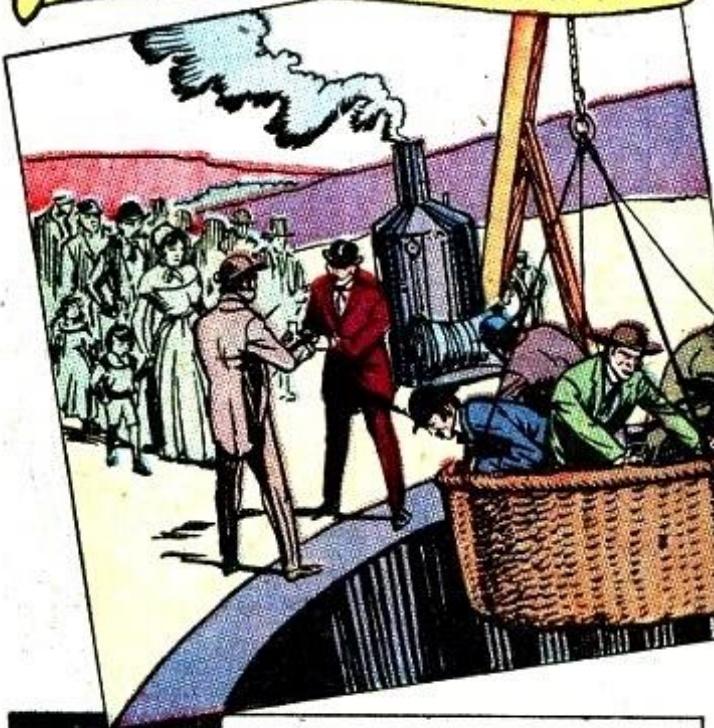
سرهنگ نیکول دومین شرط را هم باخت! ما لوله توپ را که گفته بود نمی‌شود ساخت، درست کردیم.



در روز ۲۲ام سپتامبر، قالب خاکی میانی برداشته شد و لوله توپ شکل خودش را نشان داد...

در روزهای بعدی، بسیاری از مردم نفری پنج دلار پرداخت می‌کردند تا هر کدام بتوانند به اعماق لوله عظیم توپ بروند...

دویست و هفتاد پنج متر زیر سطح زمین، چندین عضو باشگاه اسلحه موفقیت بزرگشان را جشن گرفتند. آنها به وسیله سبدهای بزرگی به پایین لوله توپ رفتند که از یک جرثقیلی با موتور بخار آویزان شده بود.



یک مرد شجاع درخواست داده که مسافر نخستین سفر به ماه باشد!

چندین هفته بعد، تلگرامی به باریکن رسید...



پاریس، فرانسه
۳۰ سپتامبر
باریکن، شهر تامپا، فلوریدا، آمریکا
یک شیء پرتاب شونده مخروطی شکل را با
گلوله توپتان جایگزین کنید. من حاضرم در آن
قرار بگیرم. با کشتی بخار «آتلانتا» به آنجا
خواهم آمد
مایکل آردان

چه ایده خوبی!

این هم باید نوعی شوخی باشد!

این مرد باید دیوانه باشد!



«سطح ماه حفرة‌های بسیار بزرگی دارد،
احتمالا به خاطر فوران‌های آتشفشانی که
چندین میلیون سال قبل رخ داده.»



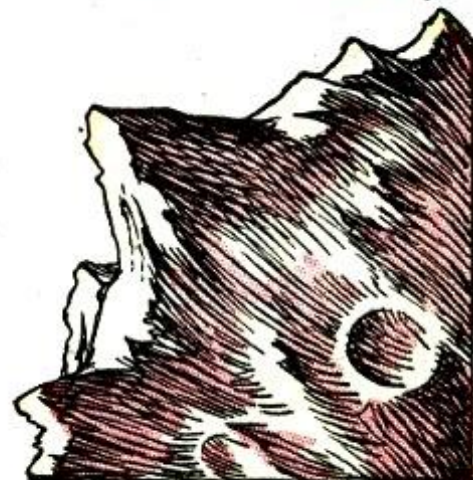
نمی‌دانم آیا مایکل آردان با
طبیعت وحشتناک کره ماه
آشنایی دارد؟



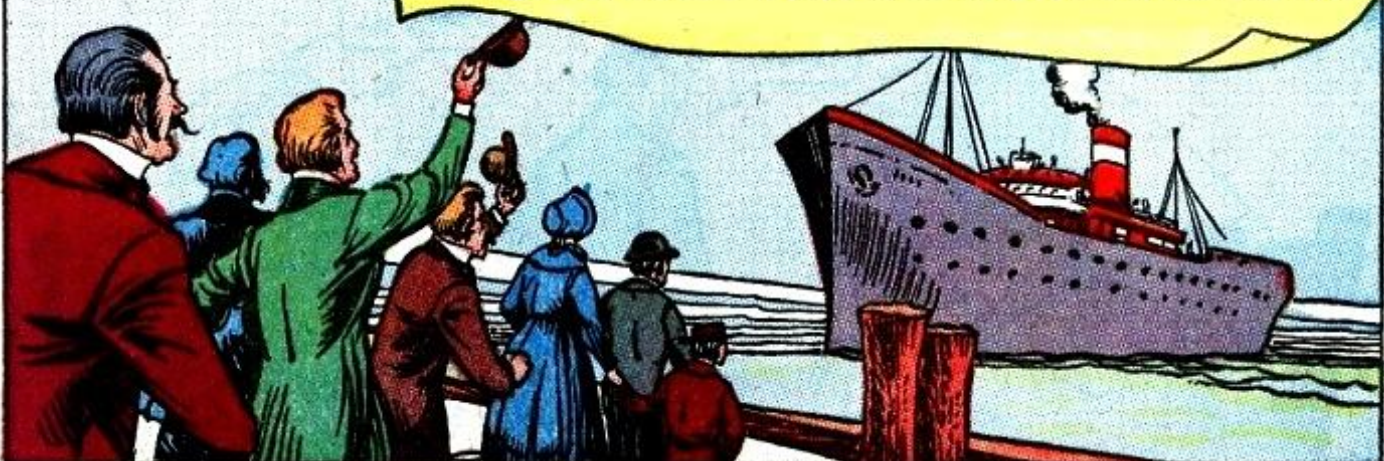
هیچ ستاره شناسی تا کنون شواهدی از
حیات روی سطح ماه ندیده. شاید مایکل
آردان بتواند یک روزی به این سوال
پاسخ بدهد.

فکر می‌کنی ماه
ساکناتی دارد؟

«همچنین، ماه کوه‌های بزرگی دارد.
ستاره شناسان تخمین زده‌اند که قله‌ی این
کوه‌ها ارتفاعی حدود ۶۸۰۰ متر دارد.»



در ۲۰ ام اکتبر، کشتی مایکل آردان از فرانسه به تامپا رسید. جمعیت زیادی منتظر
بودند ببینند این مردی، که می‌خواهد تا به سوی ماه شلیک شود، چه شکلی است.



پس از آنکه کشتی لنگر انداخت، باریکن با سرعت به روی عرشه رفت...

بله. شما باید رئیس باریکن باشید. لطفاً به کابین من بیایید.

مایکل آردان؟

در کابین آردان...

مسیو، شما توپ بزرگی ساخته‌اید، من طرح ساخت گلوله‌اش را تکمیل می‌کنم. بگذارید از کشتی پیاده شویم و من فردا طرح‌هایم را به شما و دیگر آقایان اعلام می‌کنم.

ما همه بیصبرانه منتظریم تا جزئیات سفر پیشنهادی شما را به ما بشنویم.



صبح روز بعد...

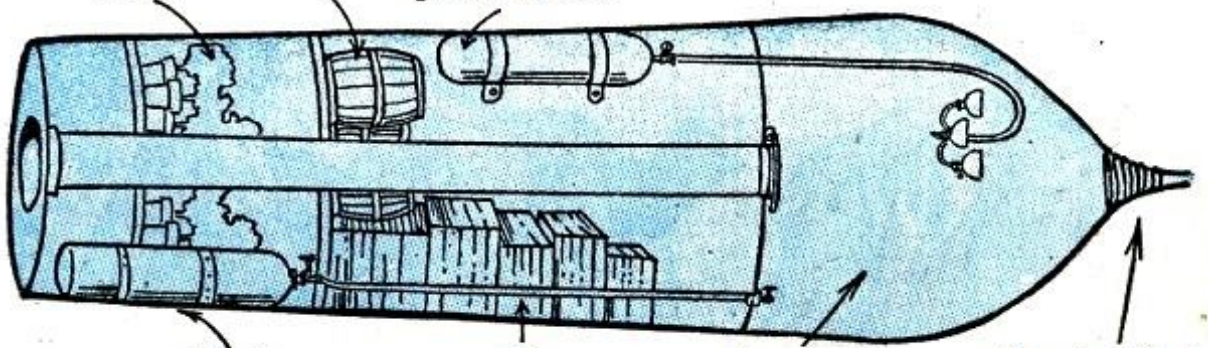
این تصویری از طرح من برای گلوله توپ شماست. شکل این گلوله طوری است که من بتوانم داخلش قرار بگیرم و نیازهایم تامین باشد.



گیاهاتی برای کاشتن روی ماه

آب

گاز برای روشنایی



اکسیژن

غذا

فضای مسافر

فتر فلزی ضربه گیر

بزرگترین رقیب پارلیکن، سرهنگ
نیکول، ناگهان از در اتاق وارد
می‌شود...

آقای آردان، چطور از سوختن
تا حد مرگ جلوگیری می‌کنی؟
گرمای زیادی از اصطکاک
گلوله موقع حرکت در فضا
ایجاد می‌شود.

گرچه شما را نمی‌شناسم، قربان، به پرسش
خوب شما پاسخ می‌دهم. با توجه به سرعتی
که باربیکن قول داده، یعنی یازده هزار متر
بر ثانیه، گلوله چند ثانیه پس از پرتاب، در
فضای خارج از جو زمین قرار می‌گیرد که
اصطکاک در آنجا وجود ندارد.



در مورد هوا
چه می‌کنی؟

من به وسیله فرایند
شیمیایی هوا تولید می‌کنم.

چطور توقع داری در
برابر ضربه‌ی شدید
حاصل از انفجار زنده
بماتی؟

فکر کنم بشود به طریقی
این مسئله را حل کرد.



و فکر می‌کنی وقتی به ماه رسیدی چه
چیزی آنجا می‌یابی؟ چطور اطمینان
داری که بتوانی نیازهای حیاتیات را
در آنجا تامین کنی؟

من با خودم به اندازه دوازده ماه خوراک برمی‌دارم. اما
در مورد سوال اول، اگر می‌دانستم روی ماه با چه چیزی
مواجه می‌شوم، دیگر دلیلی نداشت که به این سفر پا
بگذارم.



حالا فرض کنیم، این توپ احمقانه تو را بدون اینکه تکه تکه بشوی به ماه شلیک کند... چطور می‌خواهی به زمین برگردی؟

بعد نیکول برسید...

بهرحال، من باید به او و همه کسانی که تردید دارند، ثابت کنم که ماموریتم از نظر عقلانی کاملا موفقیت آمیز است.

باربیکن، که تمام این مدت ساکت بود، صحبت آنها را متوقف کرد...

آقای آردان، خودت را با پرسش‌های این مرد نرنجان. او در این پروژه کاری ندارد جز اینکه مانع کار ما شود.



درحالی‌که این سوال تمام حاضران را غافلگیر کرده بود، پاسخ آرام آردان همه را حیرت زده نمود...

انتظار ندارم که برگردم!



در این روش از تکه‌های سنگ برای رساندن پیام استفاده می‌شود. حروف چنان بزرگ ایجاد می‌شود که از فاصله بسیار دور بتوان آن را با تلسکوپ‌های قوی دید.



پس از اینکه به ماه برسیم تلاش می‌کنم به زندگیم ادامه بدهم و آنجا را بپوشانم. ممکن است بتوانم با استفاده از روش حروف سنگی پیام را برسانم.

منظورت این است که زندگی‌ت را به خطر می‌اندازی تا حقایقی را در مورد ماه کشف کنی، درحالی‌که هیچ وقت فرصت نخواهی داشت تا آنها را برای دوستانت روی زمین بازگو کنی؟



نیکول یک هفت تیر از جیب کتش بیرون می‌آورد،
و آن را به سمت باربیکن نشانه می‌رود.

و مرگ تو تقصیر آدم نادانی
است که این آزمایش ناممکن و
احمقانه را طراحی کرده، یعنی
امپی باربیکن!

نیکول شدیداً عصبانی می‌شود...

تو خودت را می‌کشی! و این مرگ
یک انسان دیوانه است، که هیچ
سودی برای علم و دانش ندارد!

ماستون فوراً نیکول را از پشت سرش می‌گیرد.
باربیکن با خشم به رقیبش که می‌توانست قاتلش
باشد پاسخ می‌دهد...

قبول می‌کنم!
کی و کجا؟

تو مقابل جمع به من توهین کردی، سرهنگ
نیکول. دعوت می‌کنم به دونل با اسلحه!

آنجا خواهیم بود!

جنگل «اسکرسناو»، پنج کیلومتری
اینجاست. پنج صبح. تو از سمت
شمال وارد شو، و من از طرف
جنوب!

بگذارید یادآوری کنم که دوئل در جنگل چقدر وحشتناک می‌تواند باشد. هر کدام از افراد به یک شکارچی انسان تبدیل می‌شود.



آن شب در هتل، در اتاق اردان ملاقاتی انجام شد...

آنها سالها دشمن بوده‌اند. ما چکار می‌توانیم بکنیم؟

مسئله عزت اشخاص است.

اگر باربیکن یا نیکول در این دوئل کشته شوند، شکستی برای علم است.

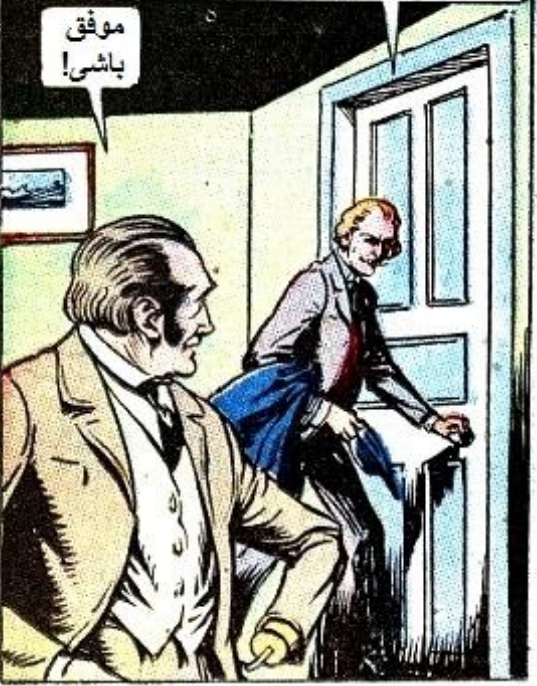


«دو دشمن را تصور کنید، که هر کدام با یک اسلحه قدرتمند مجهز شده‌اند، و یکدیگر را مثل حیوانات وحشی تعقیب می‌کنند!»



من باید جان باربیکن و نیکول را نجات بدهم. به نوعی، باید آنها را متقاعد کنم تا دست از این شکار انسان بردارند!

موفق باشی!



«در کمین قتل هم می‌نشینند، و مرگ پاداش آنهاست!»



سرهنگ نیکول داشت تلاش می‌کرد تا پرنده‌ای بزرگ و زیبا را از تار مرگبار یک عنکبوت عظیم الجثه‌ی مناطق گرمسیری آزاد کند.



تا هنگام طلوع آفتاب، آردان به جنگل رسید. او به بالای درخت بلندی رفت و با دوربینش جنگل را زیر نظر گرفت...

سرهنگ نیکول آنجاست.



پیشنهادم چنان چشمگیر است که فقط در حضور باریکن می‌گویم. بیا دنبالش بگردیم.



تو با این پرنده خیلی مهربانی کردی. چرا همین محبت را به باریکن نمی‌کنی؟ این دونل را ترک کن، تا من یک پیشنهاد جذاب بهت بدهم!

آردان با سرعت خودش را به نیکول رساند.

پیشنهادت چیه؟



از آنجا که شما دو نفر بر سر احتمال رسیدن من به ماه اختلاف دارید، از شما دعوت می‌کنم با من بیایید... تا به ماه برویم!

صحبت آردان برای ارائه‌ی یک پیشنهاد مهم باعث شد اسلحه را کنار بگذارم. بیا گوش کنیم چه حرفی دارد!

بزودی آنها به باریکن رسیدند.

معنی این کار چیه؟



به خاطر علاقه به علم، اختلافات به سرعت فراموش شد.

پس، بیایید برویم یک چیزی را ببینیم! من همین الان روشی را با استفاده از آب طراحی کردم که ضربه حرکت را کاهش می‌دهد.

جایش را من طراحی می‌کنم.

با تو به ماه برویم؟

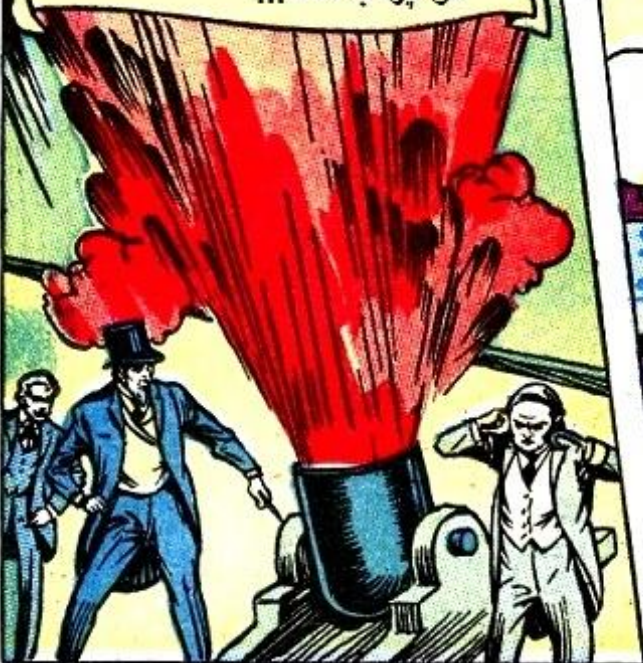
آیا برای سه نفر جا هست؟



گریه و سنجات با شلیک یک توپ به هوا پرتاب شدند...

چندین روز بعد، آنها ضربه گیر آبی را مورد آزمایش اولیه قرار دادند...

اگر این دو حیوان ضربه پرتاب شدن به هوا و افتادن داخل آب را تحمل کردند و زنده ماندند، می‌فهمیم که هر سه ما ضربه پرتاب موشک را تحمل می‌کنیم.



گریه زنده بود و به نظر سلامت می‌رسید... اما سنجاب گم شده بود.

آنطرفتر در بندر، ماتسون و بلازمیری، گلوله‌ی پرتاب شده را پس از سقوط از آب گرفتند...



توجه کنید، دوست عزیزمان آقای گریه چقدر سالم و سرحال است. او از یک ضربه بسیار شدید جان سالم به در برده و آنچه این گریه توانسته انجام دهد، ما هم می‌توانیم!



غروب سه روز بعد، بارگذاری مواد منفجره تمام شده بود.

من از این پول در پرداخت مخارج کارمان استفاده می‌کنم. حالا بیا آماده شویم تا گلوله را داخل لوله توپ بگذاریم!

من سومین شرط را هم باختم، بیا این پولش. شرط بسته بودم که تو نمی‌توانی توپ را بدون ایجاد انفجار بارگذاری کنی. من اشتباه می‌کردم. تبریک می‌گویم!



بعدتر در دفتر باریکن

داستانی غمگین، با توضیحی ناراحت کننده. سنجاب بیچاره را گریه‌ی شکمو خورده!

خیلی پیچیده است! گریه حالش خوبه اما سنجاب ناپدید شده. این مسئله را چطور توضیح می‌دهید؟



پس از دادن سفارش تولید گلوله بزرگ، باریکن و دوستاتش به مشکلات قرار دادن مواد منفجره، داخل لوله توپ بزرگشان، توجه کردند.



یک اشتباه کوچک باعث می‌شود همه ما مثل ذرت پودر داده منفجر شویم!

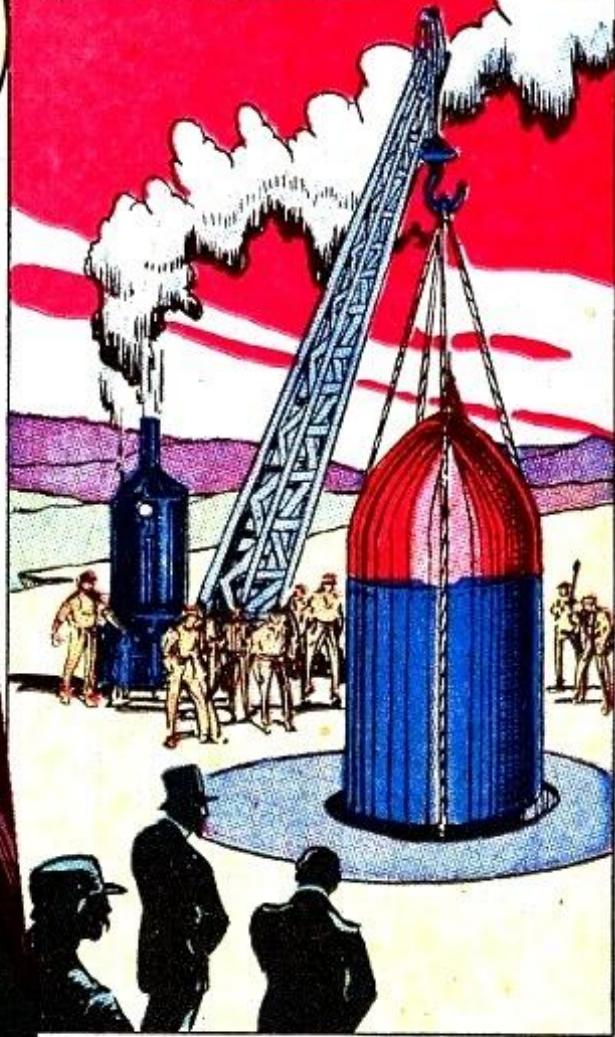
خوبه، خوبه.

جرثقیلی بسیار بزرگ گلوله بزرگ را داخل
لوله توپ قرار داد...

در همین حال، بر روی
قله‌ی لاتگز در ایالت میزوری
آمریکا، دانشمندان توانستند
ساخت تلسکوپ فضایی
بزرگی را تمام کنند.

نظرت چیه؟

عالیه. خودت ببین. ماه
به نظر فقط هشت
کیلومتر از اینجا
فاصله دارد.



در اتاق ارتباط که از خط تلگراف بهره مند
بود، می‌شد از کوه‌های راکی یا شهر تامپا
تماس برقرار کرد...

این پیام را برای پاربیکن بفرست، ما با
تلسکوپمان آماده‌ایم تا پرواز شما به ماه
را زیر نظر بگیریم. ما تمام مدت این سفر
به دقت شما را زیر نگاه خود خواهیم
داشت. موفق باشید! از طرف دوستانتان
در قله‌ی لاتگز.



سرانجام، روز حرکت گلوله از زمین به سوی ماه فرا رسید. همه آماده این سفر بودند، آردان بر بارگیری نظارت می‌کرد.

وقتی زمان حرکت نزدیک می‌شد، ماه داشت به نزدیکترین مسافت خود از زمین یعنی ۳۵۱۸۹۴ کیلومتری آن می‌رسید.

بله. باید آنها را نپتون و قمر* بنامیم.

فکر همه چیز را کرده‌ای... حتی دو تا سگ هم هست.



* قمر: نامی عمومی برای هر کدام از ماه‌هایی که اطراف سیارات می‌چرخند.

بزودی، فقط سه دقیقه تا زمان شلیک باقی مانده بود. پیشگامان علم و فضاوردی وارد گلوله توپ شدند.

هیچ چیزی به شاتس واگذار نشده بود!...

باشه حتما.

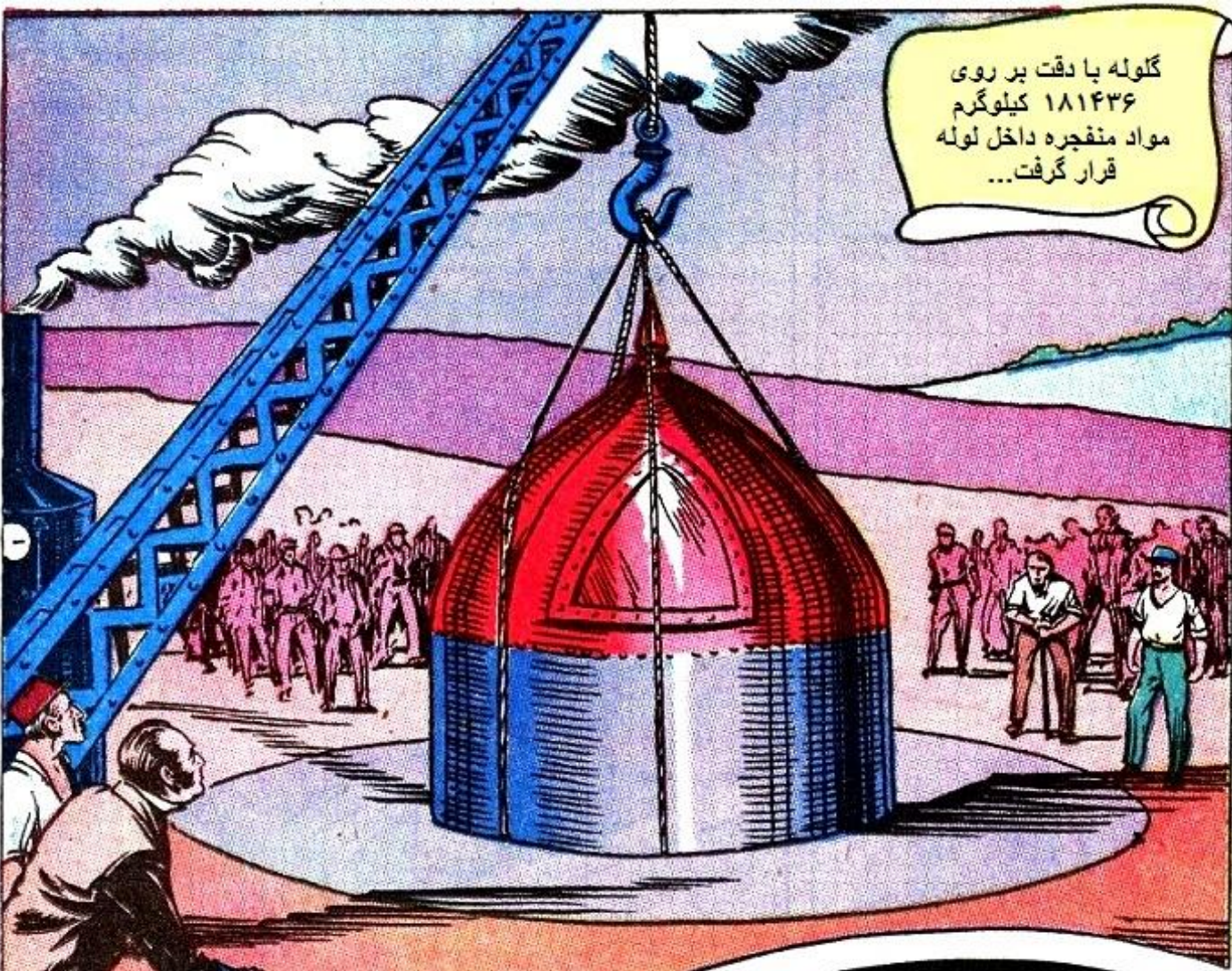
مطمئن باشید که دریچه‌ی اطمینان این ورودی را ببندید.

موشک‌ها چطورند؟

پر قدرت و آماده‌اند. در آخرین لحظه قبل از فرود روی ماه آنها را شلیک می‌کنیم! سپس نیروی انفجار اینها سرعت فرودمان را بر روی ملکه‌ی شب کاهش می‌دهد!



گلوله با دقت بر روی
۱۸۱۴۳۶ کیلوگرم
مواد منفجره داخل لوله
قرار گرفت...



داخل گلوله...

این یک لحظه‌ی
تاریخی است!

۲۰ ثانیه تا حرکت!

نیاید شکست
بخوریم!



۲۷۵ متر بالاتر از آنها، ماستون آماده فشار چاشنی الکترونیکی انفجار بود!

پانزده ثانیه... ده ثانیه... پنج ثانیه... سه... دو... پرتاب!

شعله سرخ انفجار از دهاته‌ی لوله توپ بیرون زد. شدت انفجار ماستون را به عقب پرتاب کرد.



گلوله با سرعتی حدود یازده هزار متر بر ثانیه، به سرعت از زمین به سوی ماه فضا را درمی‌نوردید. تا اینجا کار پرتابه توانسته بود از قدرت انفجاری که آن را به سوی فضا پرتاب کرده بود جان سالم به در ببرد. و همینطور در برابر قدرت اصطکاک شدید در جو زمین سالم ماند. برای نخستین بار، انسان در راه رسیدن به کره ماه بود!



داریم به سمت ماه پرواز می‌کنیم، بزودی به خاطر می‌آوری. خودت را جمع کن و به من کمک کن تا همقطار عزیزمان را هم به وضع عادی برگردانیم.

من کجا هستم؟



داخل پرتابه، دقیقی پس از پرواز...

انفجار! قدرتش مقاومت ناپذیر بود!



دریچه محافظ فلزی را از پنجره ضخیم کریستال کنار زدند.

از اینجا نگاهی به پایین پایت ببانداز، باریکن. بگو چی می‌بینی.



چه کسی می‌داند؟ حتی ممکنه هنوز ته لوله توپ باشیم! من هیچ صدای انفجاری نشنیدم!

برای یک لحظه، همه چیز مقابل چشم سیاه شد. اما حالا به هوش هستم تا در این آزمایش افتخارآمیز در تاریخ علم نوین، سهیم باشم. تا حالا چقدر از زمین دور شده‌ایم؟



من فهمیدم چرا! صدای انفجار را نشنیدیم، چون با سرعتی بیش از سرعت صوت از آنجا دور شدیم. سرعت ما یازده هزار متر بر ثانیه بود! بنابراین، صدای انفجار نتوانسته به ما برسد!

آشکار است که از داخل لوله توپ به بیرون شلیک شده‌ایم. اما چرا صدای انفجار را نشنیدیم؟

ما با سرعت بسیار زیادی داریم از زمین دور می‌شویم!



یک سیارک مشتعل دارد سر راه ما قرار می‌گیرد! چند ثانیه دیگر به هم برخورد می‌کنیم!

چی شده؟

ناگهان...

نگاه کنید! به خطر نزدیک می‌شویم!



این چرم آتشین یکی از آن اجرام آسمانی بود که دور زمین می‌چرخند!



زمان بر خورد نزدیک می‌شود...

نمی‌توانیم کاری کنیم. اگر
موشک‌ها را شلیک کنیم
شاید مسیرمان را تغییر
دهد، اما فرصت کافی نداریم!

چطور خودمان
را نجات بدهیم؟

فکرش را بکنید
کار پرشکوه‌مان
اینطوری به پایان
برسد!



در همان لحظه روی
زمین...

هیچ چیزی پیدا نیست. بر اثر شدت
انفجار پرتابشان، انگار تمام زمین با
ابره‌ای توفانی پوشیده شده است!

چه چیزی از
دوستانت می‌بینی؟

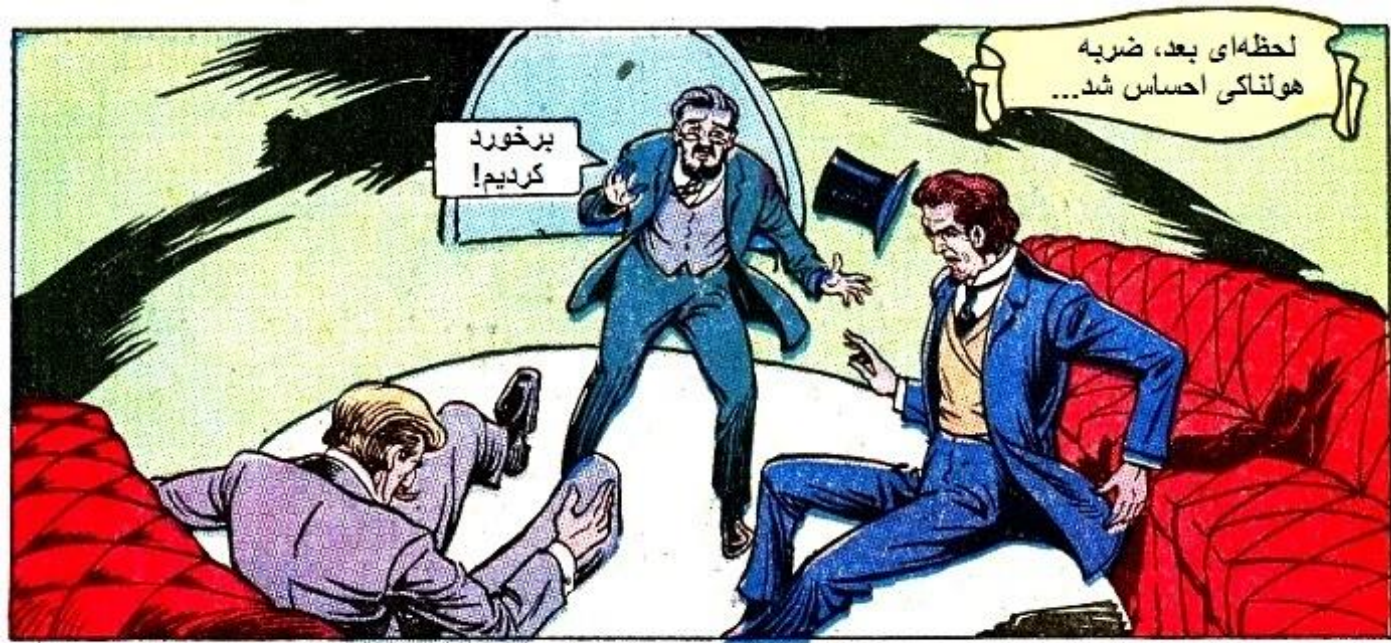


در همین لحظه، هزاران
کیلومتر بالاتر از زمین...



لحظه‌ای بعد، ضربه
هولناکی احساس شد...

برخورد
کردیم!



ناگهان، صدای فریاد
عجیبی به گوش رسید...

شاید روح همان سیارک
است که به شکل عجیبی
ما را از سوختن و
نابودی نجات داد؟

یعنی ارواح
به ما حمله
کردند؟



خدا را شکر می‌کنم، اگر
دیگر دچار چنین موقعیت
ترسناکی نشویم!

به لطف خدا
در امان ماندیم!



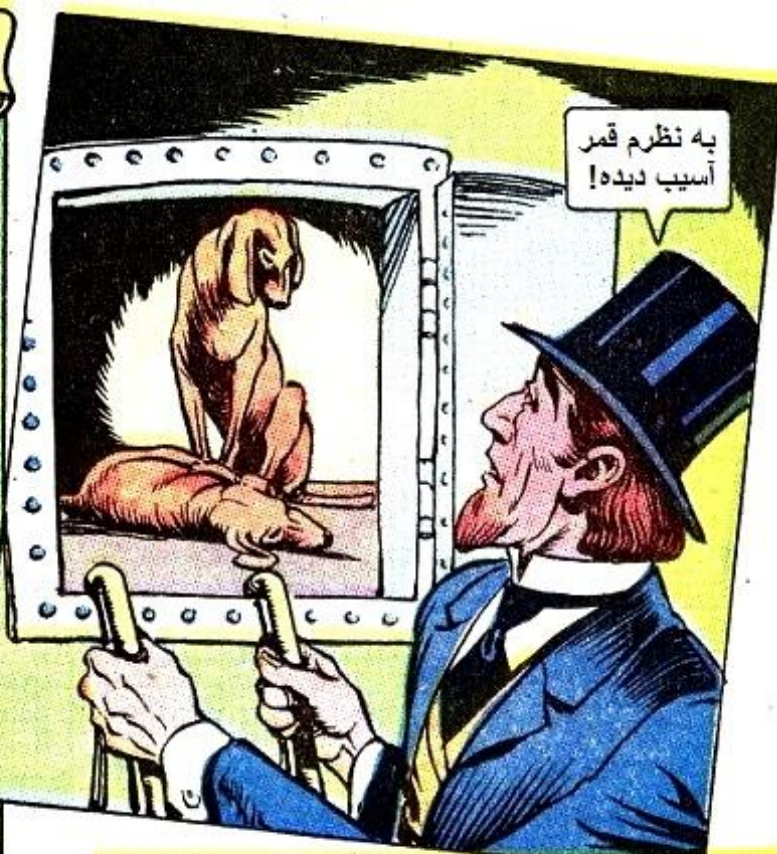
این فریاد ناله‌ی
یکی از سگ‌های
خودمان است!



سگ بر اثر ضربه پرتاب شده، و با دیواره اتاق برخورد کرده بود...

قمر بیچاره،
مرده است.

به نظرم قمر
آسیب دیده!



بعد مشکل دیگری بروز کرد...

دریچه‌ی رویه
زمین را باز کن
و بیاندازش بیرون!

چطور می‌توانیم این سگ را
بین زمین و ماه دفن کنیم؟

زود! نباید اکسیژن
با ارزشمان را از
دست بدهیم.



دقایقی بعد...

می‌ترسم مشکلی در سرعت
حرکت‌مان پیش آمده باشد. طبق
محاسبات باید تا الان خیلی به
ماه نزدیکتر از این باشیم.



با تلسکوپ می‌شود فهمید.



نگاه کن! آن چیست؟



این همان دوست خودمان، قمر، است. خودش حرکتی ندارد و به ماه هم نزدیک نیست تا به سمت آن جذب شود.



ما تقریبا به آن نقطه‌ای رسیده‌ایم که جاذبه زمین بر ما اثر ندارد، و هنوز جاذبه ماه هم بر ما تاثیر ندارد!

نگاه کنید! دوربینم در هوا معلق مانده!



نیود جاذبه نتایج جالبی داشت.



از اینکه به این نقطه از سفرمان
رسیده‌ایم خوشحالم. اما چی باعث شد
در محاسبه سرعت دچار اشتباه شوم؟



در این لحظه، ما در دنیایی
بدون وزن معلق هستیم.



آردان خودش را به
سمت پنجره کشید...

آقایان، به
ماه رسیدیم!



تو دچار خطا نشدی! سیارک آتشین
مقصر است. وقتی از کنار ما رد شد
نیرویش باعث شد گلوله توپ از مسیر
خارج شود.



رشته کوه‌های بزرگ... و برجستگی‌های
سطح ماه مثل استحکاماتی در برابر
دشمن ناشناخته بود... مجراهایی بدون
آب... همه چیز را می‌شد با جزئیات
بیشتر دید.



یکی از ستاره‌شناسان گفته، برخی از این گودال‌ها را انسان ایجاد کرده.

به چه منظوری گودال‌کنندند؟

برای محافظت در برابر اشعه‌های داغ خورشید. به خاطر داشته باش که یک روز ماه برابر با پانزده روز زمین است.



نگاه کنید! زمین‌های زراعی!

این زمین‌ها بیشتر شبیه رودخانه‌هایی است که خشک شده!



امیدوارم بتوانیم حقیقت تصور شما را کشف کنیم!

شاید بتوان درختان و گیاهان واقعی، در کف این گودال‌های بزرگ یافت.



سرعت کنونی ما برای
اینکه وارد قسمت‌های
روشن ماه بشویم کافی است.
در این بین، گرمای گاز در
برابر این سرمایی که دارد ما
را فرامی‌گیرد، کمک می‌کند!

نمی‌خواهد زیاد از
گاز استفاده کنیم.
مخزن گاز محدود
است. نیاز به نور
بیشتر نداریم.

دمای هوا
دارد سقوط
می‌کند!

شب ماه که
پاتزده روز
زمین طول
می‌کشد!

اکنون وارد محوطه‌ای
در اطراف ماه می‌شویم که
در سایه قرار گرفته.



وارد شدن به محوطه روز ماه کافی نیست. باید
فرود بیاییم! اگر نتوانیم ارتفاع کم کنیم، و
همینطور معلق باقی بمانیم، مثل یک قمر کوچک
اینقدر اطراف کره ماه می‌چرخیم تا عمر کوتاهمان
به پایان برسد!

مرگ بر اثر سرمازدگی
بزرگترین ترس من است.
صبور باش. بزودی
در یک جای روشن
و امن فرود می‌آییم.



وقتی دوباره وارد منطقه روشن
روز بشویم، سرتوشمان آشکار
خواهد شد. اگر بیش از آنچه قبل
از ورود به تاریکی بودیم به ماه
نزدیک نشده باشیم، می‌توانیم
مطمئن باشیم که در همین وضع
باقی خواهیم ماند!

چه وقت این را
خواهیم فهمید؟



اگر فرضیه باریک‌ن درستی درمی‌آید، گلوله برای
همیشه دور ماه می‌چرخد... نه به ماه نزدیک‌تر
می‌شد و نه از آن دورتر.



سه ساعت بعد...

بگذارید نگاهی بکنم. یک لحظه صبر کنید، تا به شما بگویم که آیا این بخت را داشته‌ایم که ارتفاع کم کنیم و نزدیک ماه شویم!

داریم فرود می‌آییم؟

آیا داریم وارد منطقه روشن ماه می‌شویم؟



باربیکن برمی‌گردد و وضعیت را اطلاع می‌دهد...

متأسفانه باید بگویم که ما محکوم به شکست هستیم، چون بدون اینکه ارتفاع کم کنیم داریم دور ماه می‌چرخیم و در هوا معلقیم! دیگر قدرتی برای نجات خودمان نداریم!



فضاتوردان برای لحظه‌ای حیرت زده بودند.

سپس...

موشک‌ها نصب شده‌اند تا از سقوط ما روی ماه هنگام فرود آمدن جلوگیری کنند.

موشک‌هایمان چگونه؟

بعد آزاد خواهیم بود تا روی ماه فرود بیاییم. ممکن است فرود سختی باشد، اما هرچیزی باشد بهتر از وضع کنونی است.

مسئله اینجاست که موشک‌ها قدرت دارند! شاید ما بتوانیم از این قدرت استفاده کنیم تا این حرکت چرخشی دور ماه را بشکنیم.



آنها را روشن کن!

موشک‌های عزیز و خوبم! با ما مهربان باشید و با انفجارتان ما را به سمت ماه بفرستید!



موشک‌های پر قدرت باعث شدند
که گلوله توپ از حالت چرخش
به دور ماه آزاد شود!



شلیک شدند!

یک لحظه صبر کنید! می‌ترسم
مسیرمان به سمت ماه نباشد!

داریم به طرف
زمین برمی‌گردیم!



شاید روی ماه
همدیگر را ببینیم!

دوستان عزیزم،
موفق باشید!



خیلی دورتر روی زمین، یک گشتی آمریکایی به نام «ساسکو هنا» در ماموریتی برای عمق پیمایی اقیانوس آرام میان هونولولو و سان-فرانسیسکو بود، تا از نتایج آن برای ایجاد نخستین خط تلگراف بین ایالات متحده و هاوایی استفاده شود...

این باید یکی از عمیق‌ترین نقاط آب در تمامی اقیانوس آرام باشد!

آخرین اندازه گیری ۶۴۰۰ متر بوده، قربان؛ اما هنوز به کف آب نرسیده.

آیا ژرفاسنج به کف آب رسیده، ناویان؟



حالا که شما اشاره می‌کنید، قربان... در تعجب چطور آن سه مرد شجاع از باشگاه اسلحه بالتیمور سفرشان را به کره ماه آغاز کردند؟

به نظرم می‌رسد که حیات در اعماق دریا باید به همان اندازه‌ی حیات در اوج آسمان و روی ماه عجیب باشد!

آن بالا را نگاه کنید!



گلوله باربیکن با صدای ترسناکی
شالاب با آب برخورد کرد، و
بلافاصله زیر امواج آب فرو رفت.



فورا یک تیم جستجو اعزام شدند، اما چندین
ساعت بعد...

تا هنگام طلوع آفتاب
صبر می‌کنیم، و دنبال
آن پرتابه می‌گردیم!

قربان، اثری از
مسافران ماه
نیست.



قربان، فرود آمدند
داخل آب!

آن مسافران ماه که می‌گفتی،
فرود آمدند... روی زمین!



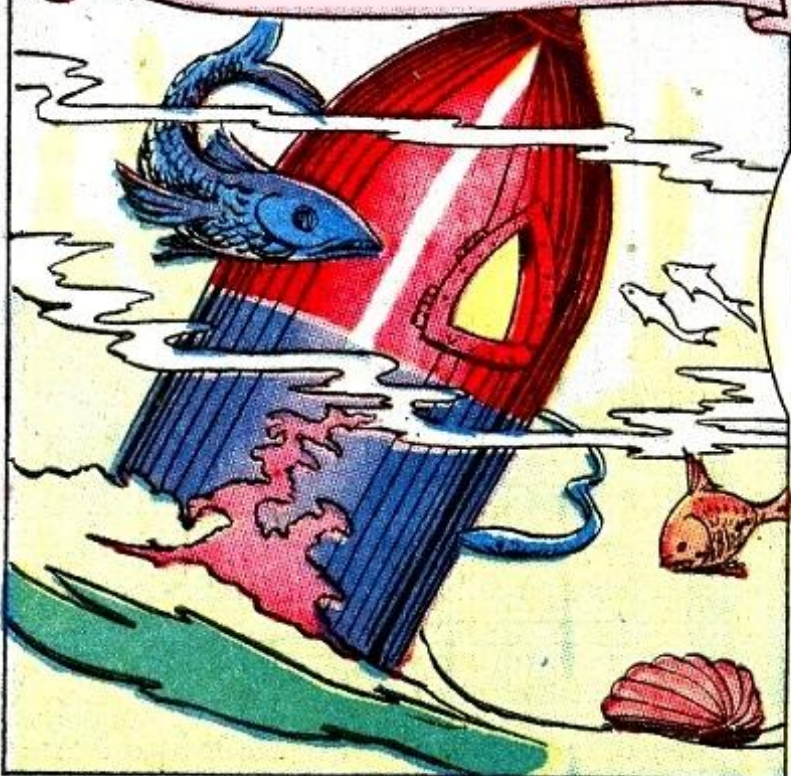
عجب فکر
خوبی، ناویان.

قربان، بگذارید این مکان را با یک جسم شناور
نشانه گذاری کنیم. بعد اگر نتوانستیم هنگام صبح
چیزی پیدا کنیم، می‌توانیم با سرعت به
سان-فرانسیسکو برویم، به حکومت اطلاع بدهیم،
و شاید با یک ناوگان برای جستجو برگردیم.

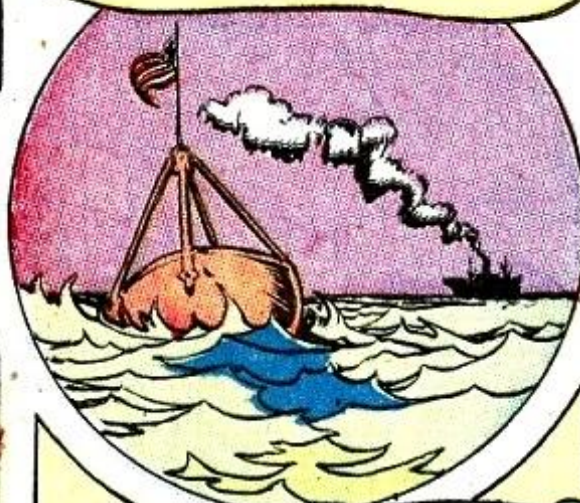
به همه مردان اطلاع می‌دهم تا آماده بازگشت
فوری به سان-فرانسیسکو باشند. در این مدت،
اگر دوستان ما از ضربه سقوط از ماه زنده
مانده باشند، مطمئنم که مخزن اکسیژنشان، آنها
را از غرق شدن در امان نگه می‌دارد.



زیر آب، گلوله بی هدف و بدون وسیله‌ای هدایت کننده سرگردان است. پرتابه بزرگ پس از آنکه قربانی فضا شد، اکنون اسیر آب شده است!



بدون تجهیزات بی‌سیم، کشتی آمریکایی «ساسکوهنا» به سمت سان-فرانسیسکو راه می‌افتد. جسم شناور پشت سرشان می‌ماند، تا نقطه‌ای که پرتابه به آب سقوط کرده را علامتگذاری کند...



در پایگاه دریایی سان-فرانسیسکو...

پیام چیست؟
به نظر می‌رسد «ساسکوهنا» یا سه مردی برخورد داشته که به سمت ماه سفر کرده بودند!



سپس ماجرا را برای دریاسالار در سان-فرانسیسکو تعریف کردند...

ممنون از گزارش شما، آقایان. من به اطلاع وزارت جنگ در واشینگتن می‌رسانم. آنها به رئیس جمهور اطلاع می‌دهند. و اقدام لازم صورت خواهد گرفت.



ببخشید قربان، اما آیا می‌توانید به اعضاء باشگاه اسلحه در بالتیمور اطلاع دهید؟

ایده بسیار خوبی است. به جرات می‌توان گفت اگر کسی بتواند بگوید چطور باید آن پرتابه را از داخل اقیانوس آرام بیرون بیاوریم، باید یکی از اعضاء باشگاه اسلحه باشد.



تجهیزات لازم به سرعت تهیه و سوار بر کشتی شد...

امیدوارم دوستاتم هنوز زنده باشند! آنها چه داستانهایی برای گفتن دارند!



چهار روز بعد، چی. تی. ماستون روی عرشه کشتی «ساسکوهنا» بود...

اگر می‌خواهید دوستاتمان را به بالای آب بکشید، نیاز به جرثقیلی مخصوص و سنگین وزن است! وزن کل گلوله ۸۷۳۰ کیلوگرم است!



ناوگان نجات بزودی راهی دریا شد.

اتفاق غواصی شما خیلی عالی است. اما وظیفه من ایجاب می‌کند که روی کشتی باقی بمانم.

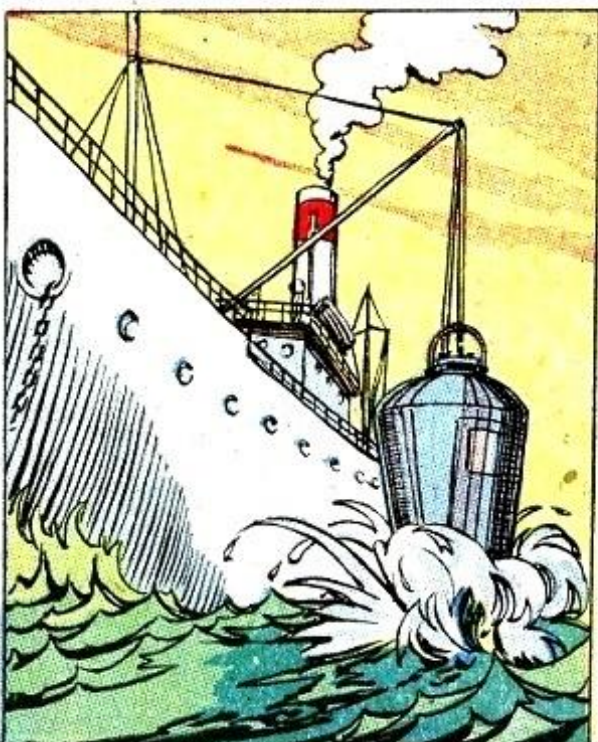
مطمئنم که وقتی ما برای یافتن دوستاتمان به زیر آب می‌رویم، شما همراهان خواهید بود؟

چهار روز بعد، آنها دقیقاً در همان نقطه‌ای بودند که گلوله توپ زیر آب رفته بود...

با اتفاق غواصی‌ام زیر آب می‌روم تا دنبالتان بگردم.



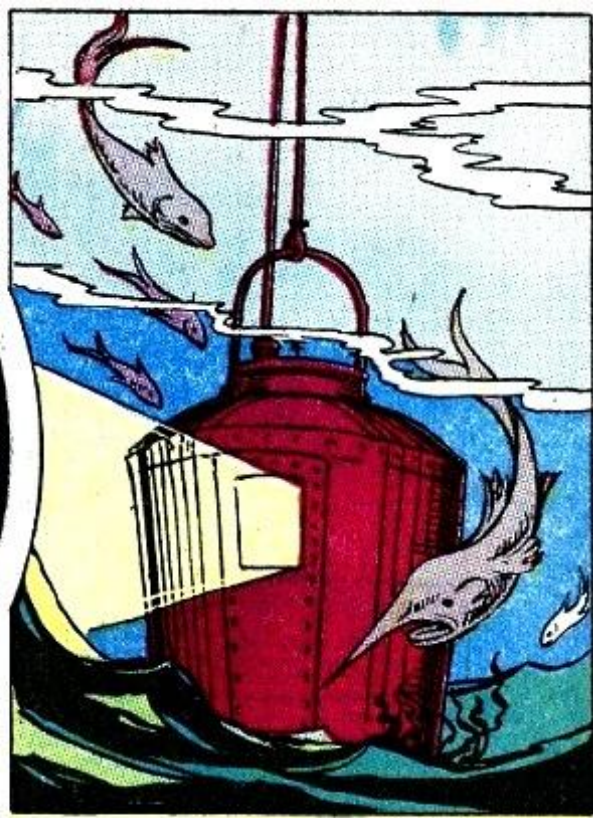
موفق باشید، آقای ماستون! امیدوارم که دوستانتان را پیدا کنید.



چه کار دیگری می‌توانیم
بکنیم؟ هیچ اثری از
باربیکن و دو نفر دیگر
پیدا نمی‌شود!

آقای ماستون،
آیا ما به سطح
آب برخوایم
گشت؟

پنج ساعت
بعد...



پنج روز بعد...

هیچ نشانه‌ای نیست! متأسفانه
باید به سان-فرانسیسکو برگردیم!

چقدر تأسف آور. حالا
باید در سطح آب جستجو
کنیم.

قربان، موفق نشدیم!



یک و نیم کیلومتر
آنطرفتر، پرچم آمریکا
بر روی شیئی مبهم
نمایان بود!

آهان! فکر کنم
شناورمان را که گم
شده بود پیدا کردم.



یافتیم! گلوله توپ باشگاه
اسلحه، آنجا روی آب
شناور است!

یک قایق به آب
انداخته شد.



همینکه ماستون دریچه‌ی ورودی پرتابه
را باز کرد، با خوشحالی از آنچه می‌دید
شگفت زده شد...

البته که سلامتیم! ما داریم در
سکوت شطرنج بازی می‌کنیم.

شما سلامتید؟



وقتی قایق نزدیک شد، سکوتی دلهره آور بر گلوله
توپ حکفرما بود.

اثری از زنده بودنشان
نیست! امیدوارم سالم باشند!



وقتی قرار باشد مردی تمام عمرش را دور
ماه بچرخد، بعد برای نجات یافتن حدود ۳۲۰
هزار کیلومتر پایین‌تر در اقیانوس آرام فرود
بباید... یاد می‌گیرد که دیگر نترسد!

ترسیده بودید؟



پایان.

ژول ورن (۱۸۲۸ - ۱۹۰۵ م.) نویسنده، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس فرانسوی بود. او بیشتر شهرتش را مدیون نگارش کتاب‌های ماجراجویی‌اش است که دنیای داستان‌های علمی-تخیلی را دگرگون کرد. در آثار علمی-تخیلی نویسنده فکر خود را رها می‌کند تا به آینده برود و آنچه را در اثر پیشرفت علمی امکان‌پذیر خواهد شد، به تصویر بکشد.